

Phenomenological strategy approaches based on Husserl and Heidegger views (Descriptive and Interpretive)

Mohammad Jalali¹, Mehdi Ebrahimi²

1. PhD student in Strategic Management, Allameh Tabatabai University
2. Assistant Professor, Department of Business Management, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabatabai University
- 3.

Acceptance time: 1401/02/09

Publication time: 1401/03/30

Abstract

Phenomenological method, which is one of the qualitative methods of research, has often been discussed in the field of philosophy. Of course, this method has had significant progress and many applications in various sciences such as nursing, management, psychology, sociology, etc. in recent years. In general, phenomenology seeks to gain the essence of a phenomenon or the lived experiences gained by participants in a research. Phenomenology is one of the methods that has not been given enough attention in our country, and limited articles have been written in this field. Also, it is very important that the researcher uses a descriptive and interpretive method when applying the phenomenological research strategy, and no research has been done in this regard to date. Due to the existing research gap, in the present article, how to choose a descriptive and interpretive approach, data analysis method, interview method and data collection are discussed, but in detail and in detail about the two main approaches, namely Husserl and Heidegger and the reason for choosing each of them will be explained. In this study, sources and studies conducted in Persian and English from Google Scholar, SID and ISI databases in the period 1982 to 2019 have been reviewed, of which 26 sources are presented in this article. These resources include qualitative studies, books and abstracts. The results show that studies that seek the similarities of experiments, global and descriptive models of the phenomenon, it is better to use the Husserl method; It is also better to use Heidegger's method for studies that look for differences in experiences, the context of experiences and their uniqueness.

Keywords: Phenomenology, Phenomenological Analysis, Phenomenological Approaches

رویکردهای استراتژی پدیدارشناسی مبتنی بر دیدگاه‌های هوسرل و هایدگر (توصیفی و تفسیری)

1- محمد جلالی، دانشجوی دکتری مدیریت استراتژیک، دانشگاه علامه طباطبائی^{۸۳}

2- مهدی ابراهیمی، استادیار گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه علامه طباطبائی

زمان پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۹ زمان انتشار: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

چکیده

روش پدیدارشناسی که از جمله روش‌های کیفی تحقیق می‌باشد بیشتر در قلمرو فلسفه از ان بحث به میان آمده است. البته در طی سالیان اخیر پیشرفت‌های چشمگیر و استفاده فراوان در علوم مختلف از قبیل پرستاری، مدیریت، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... داشته است. به‌طور کلی پدیدارشناسی به دنبال دستیابی به ذات یک پدیده یا تجارب زیسته شرکت‌کنندگان در یک تحقیق می‌باشد. پدیدارشناسی از جمله روش‌هایی است که در کشور ما آن‌قدری که باید مورد توجه قرار گرفته نشده است و مقالات محدودی در این حوزه نوشته شده است همچنین این موضوع که محقق در هنگام به‌کارگیری استراتژی تحقیق پدیدارشناسی از کدام روش توصیفی و تفسیری استفاده کند بسیار حائز اهمیت است که تا به امروز پژوهشی در این مورد انجام نشده است. با توجه به خلأ موجود، در مقاله حاضر به چگونگی انتخاب رویکرد توصیفی و تفسیری، روش تحلیل داده‌ها، روش انجام مصاحبه و جمع‌آوری داده‌ها که البته به طور مبسوط در مورد دو رویکرد اصلی یعنی هوسرلی و هایدگری و چرایی انتخاب هر کدام از آنها می‌باشد، بحث شده است. در این مطالعه منابع و مطالعات انجام شده به زبان فارسی و انگلیسی از پایگاه‌های اطلاعاتی Google Scholar و SID و ISI در بازه زمانی ۱۹۸۲ تا ۲۰۱۹ مورد بررسی قرار گرفت که تعداد ۲۶ منبع از آن در مقاله حاضر ارائه شده است. این منابع شامل مطالعات کیفی، کتب و خلاصه مقالات هستند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مطالعاتی که به دنبال شباهت‌های تجارب زیسته، الگوهای جهانی و توصیفی از پدیده هستند بهتر است از روش هوسرل استفاده کنند و همچنین برای مطالعاتی که به دنبال تفاوت‌های تجارب زیسته، بستر مند بودن تجارب و منحصر به فرد آن می‌باشند، بهتر است از روش هایدگر استفاده کنند.

کلیدواژه‌ها: پدیدارشناسی، تحلیل پدیدارشناسی، رویکردهای پدیدارشناسی، پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری

۱۴۲، رویکردهای استراتژی پدیدارشناسی مبتنی بر دیدگاه‌های هوسرل و هایدگر (توصیفی و تفسیری)

مقدمه

پدیدارشناسی رویکردی است که هم به‌عنوان یک دستگاه فلسفی و هم به‌مثابه یک روش‌شناسی مستقل در علوم انسانی و اجتماعی شناخته می‌شود. این رویکرد در اصل، چون واکنشی علیه کاربرد روش‌های علوم طبیعی - مخصوصاً از سوی مخالفان اثبات‌گرایان در روان‌شناسی و علوم اجتماعی - آغاز شد. طبق این رهیافت ضد اثباتی، روش‌های علوم طبیعی با تأکید بر تبیین رفتار انسان بر حسب علل درونی یا بیرونی، در بهترین حالت، نمود پدیده‌ها را در عرصه آگاهی ما مخدوش کرده و در بدترین حالت از درک آنها ناتوان هستند. به عبارتی پدیدارشناسی هم‌زمان فلسفه و روشی است که به بررسی ماهیت یا ذات پدیده‌ها می‌پردازد (محمدپور، احمد، ۱۳۸۵).

در مقاله حقیقت چیست به‌صراحت شعار اصلی پدیدارشناسی را به این اعلام می‌کند که هستی، خود را در اشیا پنهان می‌کند و باید به ظهور برسد

(Wachterhauser & Wachterhauser, 1994).

به گفته پالمر ذهن در پدیدار معنایی نمی‌افکند، بلکه آنچه به ظهور می‌رسد تجلی هستی‌شناختی خود شی است (Palmer, 1982). در نتیجه پدیدارشناسی به معنای رخصت دادن به ظاهر اشیاست در مقام آنچه آنان هستند، بی‌آنکه مقولات خود ما به آنان تحمیل شود.

می‌توان گفت که اصل اساسی و زیر بنای پدیدارشناسی مشاهده محض است. مشاهده محض عبارت است از حذف تمامی پیش‌فرض‌ها و موانعی که خود را به‌صورت تحکمی بر ذهن تحمیل می‌کند. ذهن دارای قابلیت است که هرآنچه از آن بگذرد رنگ خود را به دریافت‌ها و انطباعات حسی سرایت می‌دهد. از دیدگاه هوسرل ذهن و عین بر روی هم تأثیر متقابل دارد و انسان مسائل ذهنی و ساختار ذهن خویش را بر دریافت‌ها و ادراکات خویش حمل می‌کند. هوسرل معتقد است که ذهنیت انسان (سوژه استعلایی) با سازوکار مخصوص خویش بر دریافت‌های خود از پدیدارها تأثیر می‌گذارد. از نظر هوسرل خود استعلایی (ego transcendental) به جهان، شکل و معنا می‌بخشد. با این وجود، وی معتقد است که برای دریافتی یک‌دست از حقیقت و ماهیت امور، باید ذهن را از پیش‌فرض‌ها، هرچند به‌طور نسبی زدود و پاک کرد. مارتین هایدگر که پدیدارشناس و شاگرد هوسرل بود، معتقد است توصیف پدیدارشناسانه جهان به معنای مشخص کردن هستی‌راستین موجودات است که به‌صورتی عینی و بیرونی در جهان حاضرند (پیرحیاتی، ابوذر، ۱۳۹۵).

دائرة المعارف پدیدارشناسی هفت نوع پدیدارشناسی را معرفی می‌کند:

- ۱- پدیدارشناسی توصیفی که نحوه تشکیل اشیا در آگاهی خالص می‌باشد و تنظیمات سؤالات مربوط به هرگونه رابطه پدیده با جهانی که در آن زندگی می‌کند کنار بگذارد.
- ۲- پدیدارشناسی طبیعت‌گرا که مشخص می‌کند چطور آگاهی، اشیا را در جهان طبیعی می‌سازد، فرض بر این است که آگاهی، بخشی از طبیعت است.

۳- پدیدارشناسی اگزیستانسیال که با وجود عینی انسان درگیر است و در برگیرنده انتخاب و عمل‌های آزادانه در زندگی است.

۴- پدیدارشناسی مولد تاریخ‌ساز که ملاحظه می‌کند چطور معنا، همان‌طور که در تجربه انسان یافت می‌شود در زمینه تاریخی تجربه جمعی انسان در طی یک دوره زمانی تولید می‌شود.

۵- پدیدارشناسی ژنتیکی که پیدایش معانی اشیا با تجربه‌های فردی انسان را ملاحظه می‌کند.

۶- پدیدارشناسی هرمنوتیکی (تفسیری) که تفسیر ساختار یک تجربه را بررسی می‌کند و ملاحظه می‌کند چطور اشیا توسط افرادی که این تجربه را داشته و توسط افرادی که آنها را بررسی می‌کنند شناخته می‌شود (Wojnar & Swanson, 2007).

۷- پدیدارشناسی واقع‌گرایانه که مربوط به ساختارهای آگاهی و قصد و نیت است، با فرض اینکه آن‌ها در جهانی رخ می‌دهند که تا حد زیادی خارج از آگاهی است.

اما دو رویکردی که به طور عمده در علوم مختلف استفاده می‌شود رویکردهای توصیفی و هرمنوتیکی (تفسیری) می‌باشد.

پدیدارشناسی هوسرلی (توصیفی)

در نظر هوسرل پدیدارشناسی «علم توصیفی حوزه ادراک و افعال آنها است» (دارتینگ، اندره، ۱۳۹۵) یا توصیف چیزهای ظهور یافته در تجربه انسان و توصیف تجربه انسان از آنها (Joll, 2008) تعریف می‌شود. او در این نظریه معتقد است در فرایند ادراک ما نباید بر مفاهیم تمرکز کنیم و بر جدایی فاعل شناسا (سوژه) از متعلق شناسایی (ابژه) صحنه بگذاریم، بلکه باید بگوییم که در فرایند ادراک باید به اشیا اجازه دهیم خودشان در ذهن ما حضور یابند تا هیچ واسطه‌ای در بین نباشد. در واقع شعار اصلی او در پدیدارشناسی «بازگشت به خود اشیا» است تا از این طریق دخالت مفهوم‌های واسطه و هر سازه و پیش فرض متافیزیکی در مورد اشیا را کنار نهد تا تمرکز اصلی در فرایند شناخت بر چیزی از اشیا باشد که توسط خودشان در تجربه ما حاضر می‌شوند. چرا که این دریافت‌ها از طریق علم حصولی نیستند، بلکه از جنس علم حضوری اند و به همین دلیل به دور از شک و شبهه‌ای قابل درک و توضیح هستند. او معتقد است آنچه ذات اشیاست، همان ماهیت آنهاست که می‌تواند بدون هیچ واسطه‌ای توسط خود اشیا نزد ما حاضر شود و خود را بر ما ظاهر سازد (فیاضی، ۲۰۱۹).

با تغییری که هوسرل در ماهیت پدیدار ایجاد کرد و آن را از جنس مفهوم به جنس حضور تبدیل کرد، سامانه بحث تغییر یافت و به‌زعم او از اساس «حضور» به جنس مفهوم، شکل تطابق ذهن و عین حل شد؛ زیرا در این نظر به عقیده او خود اشیا هستند که نزد فاعل شناسا حاضر می‌شوند و نه مفهومی غیر از آنها. او معتقد بود با این نظریه، یعنی با قائل شدن به اینکه در فرایند شناخت ما به خود اشیا اجازه می‌دهیم که خودشان را نزد ما - نزد ذهن یا آگاهی فاعل شناسا - حاضر کنند، چون دیگر واسطه‌ای در کار نیست، پس اساساً مسئله تطابق بین عین و ذهن حل شده است؛ زیرا در این صورت دیگر تفکیکی بین فاعل شناسا و متعلق شناسایی وجود ندارد تا بحث مطابقت مجال طرح پیدا کند؛ بلکه یک نوع اتحادی بین آنها برقرار است و این خود متعلق شناسایی است که نزد مدرک حاضر است و نه واسطه‌هایی به نام مفهوم. دلیل این سخن او نیز آن است که او

معتقد است ذات اشیا همان ماهیتشان است؛ لذا چون خود این ماهیت در فرایند شناسایی توسط فاعل شناسا شهود می‌شود، دیگر واسطه‌هایی وجود ندارد و شناخت، دقیق و درست است.

البته همان‌طور که مشاهده می‌شود این اندیشه هوسرل شناخت را کاملاً خود بنیاد می‌کند و انسان را محور اصلی قرار می‌دهد. امتداد این تفکر نهایتاً به محوریت تام انسان منجر خواهد شد.

ما قطعاً شناختی به ذات و واقع اشیا نداریم و تنها با پدیدارهای ظاهر در آگاهی خود محسوسیم. او در ادامه افکارش به این نقطه می‌رسد که به دلیل اینکه سروکار ما تنها با نمودهایی از آن موجودات است که برای ما حاصل می‌شود، فعلاً از واقعیت نفس‌الامری این موجودها صرف‌نظر می‌کنیم. (جمادی، سیاوش، ۱۳۸۵)

از این‌رو سؤال «این چیست؟» که ناظر به ماهیت یا ذات شیء است به سؤال «این به چه معناست» برمی‌گردد که مخاطب آن نیز همان آگاهی است. زیرا ماهیت شیء «معنای شیء است که توسط ذهن ادراک یا خلق می‌شود». همچنین ما از طریق تجربه حسی به شهود ماهیت اشیا نائل می‌شویم و شهود ماهیت نیز تعیین‌کننده معنای آن شیء است.

پدیدارشناسی هوسرل نه اصاله الماهوی است و نه اصاله الوجودی، بلکه اصاله الظهوری که همان اصاله المعنایی است می‌باشد. هوسرل معنا را همان ماهیت می‌داند، اینکه به‌جای ماهیت تمرکز او را به سمت معنا می‌دانیم، از این جهت است که پدیدارشناسی او به‌جای اینکه تأمل در عالم ایستای ماهیت ابدی باشد، می‌خواهد تحلیل پویایی و دینامیک ذهن باشد که معنای اشیای عالم را به آنها می‌دهد (دارتینگ، اندره، ۱۳۹۵).

دیدگاه اصلی هوسرل این بود که آگاهی شرایط همه تجربه بشری است. او به دنبال توضیح این بود که چطور برای رسیدن به آگاهی ناب برسوگیری‌های شخصی غلبه کند. در تحقیقات منطقی، هوسرل پدیدارشناسی را به‌عنوان علم آگاهی از ذات اشیا و مفهوم تجربه زیسته از دیدگاه اول‌شخص تعریف کرده است (Husserl, 1970). هوسرل در آخرین کارهایش، یک ذهنیت ماورایی ایده‌ال ارائه می‌دهد. یک وضعیت آگاهی که محقق در آن قادر است کلیه تجربه‌های حقیقی خود را کنار گذاشته و پدیده را به صورت خالص تعریف کند (Husserl, 2012). بر اساس نظر هوسرل ذهنیت ماورایی با اپوخه مهیا می‌شود.

مراحل روش هوسرل :

اولین مرحله و مهم‌ترین مفهوم روش هوسرلی مفهوم اپوخه است. محقق باید نقطه شروع خود را رها کند. باید قبول کند در این مرحله، شناخت از امر متعالی ناممکن است و تظاهر به دانستن،

پیش‌داوری صرف است. هوسرل در ادامه فراتر می‌رود و هرگونه تلاش برای اثبات جوهر متعالی و متافیزیکی اشیا را امری بی‌معنی و پوچ می‌داند.

مرحله دوم در روش پدیدارشناسی مرحله ایدیسوین است که مرحله ذات بخشی یا ماهیت بخشی گفته می‌شود. در واقع پدیدارشناسی از مرحله پدیداری محض دوباره به مرحله ذاتی برمی‌گردد و در صدد آن بر می‌آید تا با ذات بخشی به پدیدارها و خلق مفاهیم کلی، زمینه را برای خلق علوم فراهم نماید.

در مرحله سوم، بعد از آنکه پدیدارها را معنا دار کردیم و مفاهیم کلی ساخته شد، این مسئله مطرح می‌شود که این علوم صوری یا ماهوی چگونه از طریق آگاهی بنیاد پیدا می‌کند. در واقع در این مرحله، مسئله امر آگاهی مطرح می‌گردد. از سوی دیگر دستیابی به عینیت توصیفات نیز در این مرحله انجام می‌گیرد. عینیت یافتن این آگاهی برای هوسرل تنها در چارچوب روابط بین‌الذنهانی یا درون ذهنیت سوژه‌های آگاه و بر اساس روش همدلی صورت می‌گیرد. می‌توان گفت هوسرل با طرح سه مرحله‌ای پدیدارشناسی: تعلیق داوری، تقلیل و همدلی در پی دسترسی به عینیت و تبدیل پدیدارشناسی به علم ذوات بود (اعرابی 2011, et al.).

پدیدارشناسی هرمنوتیک - هایدگر (تفسیری)

مارتین هایدگر که از شاگردان هوسرل بود، پدیدارشناسی با روش خودش را توسعه داده که از نظر موضوع و روش با شیوه هوسرل متفاوت بوده و آن را پدیدارشناسی هرمنوتیک یا پدیدارشناسی تفسیری نامیده است.

هایدگر از سویی پدیدارشناسی هوسرل را به‌عنوان تنها روشی که می‌توان از طریق آن به درک هستی نائل شد، اخذ کرد و گفت که از پدیدارشناسی هوسرل «دیدن به روش پدیدارشناسی» و «نگاه پدیدارشناسی» را فراگرفته است. «نگاه پدیدارشناختی» و «روش پدیدارشناسی» و از سوی دیگر مباحث مطرح شده در پدیدارشناسی هوسرل را به‌نقد کشید و بیان نمود که این پدیدارشناسی نتوانسته است اقتضات اصلی شعار خود را تأمین کند؛ زیرا شعار اصلی پدیدارشناسی فراهم کردن «بازگشت به خود اشیا» از این امکان برای اشیاست که آنها بتوانند بدون هیچ واسطه‌ای خودشان را به انسان نشان دهند، آن هم درست به همان روشی که در آن، خود را از طریق خود به نمایش می‌گذارند. اما هوسرل گمان می‌کرد که خود اشیا همان ماهیت آنان است و همین است که در پدیدارشناسی بدون هیچ واسطه‌ای خود را به انسان می‌نمایاند؛ در صورتی که به عقیده هایدگر خود اشیا وجود آنهاست و نه ماهیتشان. بر این اساس هایدگر این شعار اصلی را از پدیدارشناسی هوسرل گرفت ولی هویت آن را از هویتی ماهیت شناختی به هویتی وجودشناختی تغییر داد.

هایدگر پیشنهاد می‌کند که افراد همیشه پیش‌تر در یک جهان احاطه شده هستند، به این معنی که همه در یک فرهنگ وجود دارند و از نظر تاریخی دارای شرایطی هستند که نمی‌توانند از آن خارج شوند. وجود همیشه در پس‌زمینه‌ای قرار می‌گیرد بنابراین تجربه را بستر مند می‌کند. با این تفاسیر فرهنگ و سنت‌های افراد بر فهم آنان بر یک تجربه اثر می‌گذارد. هایدگر با این ایده در چالش بود که ما هرگز نمی‌توانیم از پیش‌فرض‌های خود خلاص شویم. با این استدلال که تفسیر هرگز پیش فرضی بر درک ما از چیزی نمی‌باشد (Heidegger, 1996).

روش تفسیری هایدگر، امکان انعکاس کاملاً جدا شده را رد می‌کند و بنابراین با ایده در پرانتز گذاری هوسرل که پیش‌فرض‌های قبلی ذهنی را در نظر نمی‌گرفت اختلاف دارد. به‌طور کلی روش تفسیری هایدگر شامل مفروضات زیر است:

یکی از مفروضات اصلی هایدگر این بود که رابطه فرد با زندگی او باید محور اصلی پدیدارشناسی باشد. واژه بودن در جهان که توسط هایدگر تأکید می‌شد بر این موضوع دلالت داشت که انسان‌ها نمی‌توانند خود را از جهان جدا کنند.

یک مفهوم مهم دیگر در روش تفسیری آزادی است. هایدگر ادعا می‌کند انسان در دنیای خود احاطه شده است به این معنی که تجارب ذهنی با فرهنگ و اجتماع و بستر سیاسی پیوندی ناگسستنی دارند. آزادی در حقیقت یک مفهوم پدیدارشناسی وجودی است به این معنا که انسان‌ها آزاد هستند که هر انتخابی داشته باشند، اما این آزادی مطلق نیست، بلکه این آزادی توسط شرایط زندگی روز انسان‌ها احاطه شده است (Orbanic, 1999).

یکی دیگر از مفروضات روش تفسیری این است که پیش‌فرض‌ها و دانش قبلی محقق در تحقیق ارزشمند هستند. در حقیقت به تحقیق معنا می‌بخشد. همان‌طور که هایدگر بیان کرده این غیرممکن است که محقق از پیش‌فرض‌های ذهن خود به طور کامل جدا شود (Koch, 1995).

دانش قبلی محقق در ادبیات پژوهش چیزی است که به فهم محقق در مسئله‌ای که در حال تحقیق است کمک می‌کند. این دانش محقق است که منجر به ایده‌های خاصی برای ادامه تحقیق می‌شود؛ بنابراین دانش محقق هم مفید و هم مورد تأکید در پدیدارشناسی می‌باشد (Geanellos, 2000).

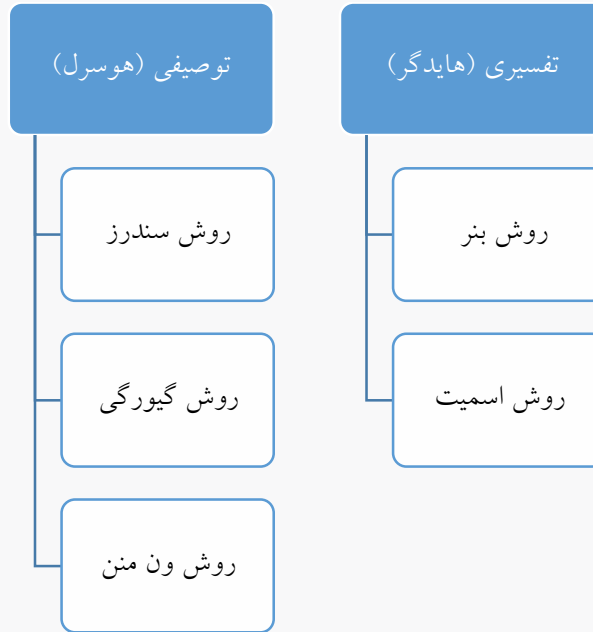
هایدگر فرض می‌کرد که پیش‌ساخته ذهنی، با چگونگی فهم جهان و نحوه تفسیر آن در ارتباط است. بر اساس تفکر هایدگر، فرایند تفسیری به صورت دورانی است. حرکت به جلو و عقب بین کل و جز، بین پیش‌ساخته‌های فهم محقق و آنچه که در خلال تحقیق درک کرده است. هدف از تحقیق هرمنوتیکی این است که معانی شرکت‌کنندگان را از ترکیب درک محقق از پدیده، اطلاعات تولید شده توسط شرکت‌کنندگان و داده‌های به دست آمده از منابع دیگر مربوطه به دست آورد.

بنر (Plager, 1994) مفروضات روش هرمنوتیکی هایدگر (تفسیری) را در موارد زیر خلاصه کرده است:

- ۱- انسان‌ها موجوداتی گفتگومانی - اجتماعی هستند.
 - ۲- فهم همیشه قبل از ما بوده، در شیوه‌های مشترک پیشینه جامعه بشر، در فرهنگ، زبان و اقدامات آنها و در معانی بین‌الذهانی و عامه ما.
 - ۳- ما همیشه در یک حلقه تفاهم هرمنوتیکی آماده هستیم.
 - ۴- تفسیر، پیش‌فرض مشترک بین فهم محقق و شرکت‌کننده است.
 - ۵- تفسیر در برگیرنده مفسر و تفسیر شده در یک رابطه گفتگومانی است.
- پدیدارشناسی هرمنوتیک بر اساس فهم و اعتقاد پیش‌ساخته محقق و شرکت‌کننده شکل می‌گیرد و در این فرایند تعامل و تفسیر فهم از پدیده به طور هم‌زمان به وجود می‌آید.
- انواع دیگر پدیدارشناسی

در این قسمت به طور خلاصه به انواع دیگری شامل ۵ روش از روش‌های پدیدارشناسی اشاره شده است. روش سندرز، گیورگی، ون منن، بنر و اسمیت که سه روش اول در زیرمجموعه روش هوسرل قرار می‌گیرند و روش بنر و اسمیت در بستر روش هایدگر است.

دسته‌بندی برخی از روش‌های پدیدارشناسی:



پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری

مفروضات هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه محقق پدیدارشناسی مشخص می‌کند که از چه روش در پدیدارشناسی استفاده کنید. بر این اساس محقق تصمیم می‌گیرد که آیا مفروضات به دیدگاه هوسرل نزدیک تر است یا هایدگر یا ترکیبی از آن ها.

با وجود نزدیکی بنیان‌های فلسفی محقق، سؤال‌های تحقیق و اهداف تحقیق نیز مشخص می‌کند که از کدام روش استفاده شود. این یک موضوع نامحسوس، اما مهم در انتخاب روش پدیدارشناسی است (Finlay, 2009).

اگر محقق به دنبال توصیف یک تجربه به صورت عمومی است، روش توصیفی مناسب می‌باشد.

اگر یک محقق به دنبال این است که شباهت‌های تجربیات افراد را در یک زمینه خاص بیان کند، روش تفسیری انتخاب مناسبی است.

نمونه‌گیری و تعداد نمونه‌ها

در روش‌های مختلف پدیدارشناسی نوع روش انتخاب شده و همچنین مواردی از قبیل دسترسی به نمونه‌ها، تعداد موردنیاز نمونه‌ها را مشخص می‌کند. به طور مثال در روش اسمیت، یک نمونه می‌تواند کفایت کند، ولی در روش گیورگی حداقل ۳ نمونه موردنیاز می‌باشد.

مصاحبه در پدیدارشناسی

واژه مصاحبه مشتمل بر طیف وسیعی از شیوه‌های اجرا است. از طرفی مصاحبه‌ها به ساختار مشخص و سوال‌های از پیش تعیین شده و پاسخ‌های معمولاً بسته وجود دارد و از طرفی دیگر مصاحبه‌های انسان‌شناختی بدون ساختار، به صورت باز وجود دارد.

مصاحبه معمولاً گفتگویی است بین دو نفر. در این گفتگو، یک طرف (مصاحبه‌گر) برای دستیابی به اهداف خاص، در صدد یافتن پاسخ‌هایی از طرف دیگر (مصاحبه‌شونده) است. منظور از مصاحبه هر چه باشد و صرف‌نظر از میزان حساسیت و اهمیت یا شخص محور بودن آن، رابطه مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده، رابطه‌ای مبتنی بر کنترل است. کنترل به معنای مدیریت برای مصاحبه‌ماهرانه، امری بنیادی است. هدف مصاحبه شکل و سبک آن را تعیین می‌کند. تفاوت اصلی مصاحبه در میزان ساختارمندی مصاحبه و حدی است که مصاحبه‌شونده تا آن میزان مجاز به هدایت محتوای مصاحبه است. (بودلایی، حسن، ۱۳۹۸)

لاس و همکاران سه نوع متعارف از مصاحبه را معرفی کرده‌اند (محمدپور، احمد ۱۳۹۵):

مصاحبه ساخت‌یافته: برای زمانی مفید است که سؤال‌ها بسیار دقیق یا سؤال‌های کمی شده موردنیاز است.

مصاحبه نیمه - ساخت‌یافته: برای زمانی مفید است که برخی اطلاعات کمی و مقدراری اطلاعات کیفی موردنیاز است.

مصاحبه عمیق - ساخت نیافته: برای زمانی مفید است که تمرکز تحقیق بر موضوعاتی جدید، حساس و عمیق است.

در مصاحبه پدیدارشناسی، محققین معمولاً از مصاحبه‌های عمیق - ساخت نیافته استفاده می‌کنند. زیرا وظیفه آنها ایجاد کشف و پاسخ‌های شرکت‌کنندگان است. هدف ترغیب شرکت‌کننده به بازسازی تجربه‌اش در درون موضوع تحت مطالعه است.

در پدیدارشناسی مرلوپونتی (۱۹۶۲) آنچه به‌عنوان مسئله اصلی تلقی می‌شود، تشریح تا حد ممکن دقیق و کامل پدیده‌های اجتماعی زیسته شده است. در این رویکرد تشریح از تبیین و تحلیل مهم‌تر است. در این جا هدف، شناخت ذات‌های پدیده‌ها با حرکت از تشریح پدیده‌های جداگانه به سمت جست‌وجوی ذات مشترک بین آنها است. (بودلایی، حسن، ۱۳۹۸)

رویکرد سه‌گانه به مصاحبه پدیدارشناسی (Seidman, 2006)

شاید متمایزترین ویژگی این مدل مصاحبه پدیدارشناسی عمیق این باشد که این مدل، شامل مجموعه‌ای از مصاحبه‌های جداگانه است. رفتار افراد هنگامی معنادار است و قابل درک می‌شود که در زمینه زندگی آن‌ها و زندگی افرادی قرار داده شود که در کنار آن‌ها هستند. بدون زمینه، احتمال کمی برای اکتشاف معنای یک تجربه وجود دارد. مصاحبه‌کنندگانی که پیشنهاد می‌کنند که موضوع خود را با تنظیم ملاقاتی در یک جلسه با یک مصاحبه‌شونده که او را قبلاً ندیده‌اند اکتشاف کنند، بر لایه نازکی از متن گام بر می‌دارند. دولبیر و شامل سری سه‌گانه‌ای برای مصاحبه را طراحی کردند که ویژگی رویکرد پدیدارشناسی در آن مشخص است و این امکان را برای مصاحبه‌کننده و شرکت‌کننده فراهم می‌کند که به عمق تجربه وارد شود و آن را در بستر خود قرار دهند. مصاحبه اول، بستر تجربه شرکت‌کنندگان را ایجاد می‌کند، مصاحبه دوم، به شرکت‌کنندگان اجازه می‌دهد تا جزئیات تجربه خود در زمینه وقوع را بازسازی کنند، مصاحبه سوم، شرکت‌کنندگان را تشویق می‌کند که معنایی را که تجربه‌شان برای آن‌ها دارد، بازتاب دهند (Seidman, 2006).

مصاحبه اول: تمرکز بر تاریخچه زندگی

در مصاحبه اول وظیفه مصاحبه‌کننده، قراردادن تجربه شرکت‌کننده در زمینه است که این کار را با سوال پرسیدن تا حد ممکن، در مورد موضوع، تا زمان حاضر انجام می‌دهد.

در تحقیق سیدمن (۲۰۰۶) در دانشگاه ماساچوست درباره تجربه مربیان و معلمان در مدرسه و درباره گذشته انسان و چه شد که آنان به مربیگری و معلمی رسیدند در طول ۹۰ دقیقه پرسیده شد. از آنان خواسته شده بود تجارب اولیه خود در خانواده، مدرسه و در میان دوستان و در محله زندگی بازسازی کنند. به دلیل اینکه موضوع بحث درباره معلم و مربی شدن شرکت‌کنندگان بود، تمرکز بر روی تجارب گذشته شرکت‌کنندگان و بررسی درباره هر تجربه‌ای که تأثیر در مربی و معلم شدن شرکت‌کنندگان بوده است و هر تجربه‌ای که به مربی شدن آنها کمک کرده است.

مصاحبه دوم: تشریح جزئیات تجربه

هدف مصاحبه دوم، تمرکز بر جزئیات واقعی تجربه زندگی کنونی شرکت‌کنندگان، در حوزه موضوع مورد مطالعه است. از آنها خواسته می‌شود تا این جزئیات را بازسازی کنند. به طور مثال در تحقیقی که در مرحله اول آورده شده در بخش دوم تمرکز بر جزئیات واقعی تجربه زندگی مربیان می‌باشد؛ بنابراین از آنان خواسته شد که جزئیات را بازسازی کنند. از آن‌ها خواسته شد که پاسخ دهند در شغل خود واقعاً چه کاری انجام می‌دهند. در اینجا هدف اخذ نظراتشان نیست، بلکه جزئیات تجربه‌هایی از آنها مورد نظر قرار گرفت که ممکن است نظرات آنان بر اساس آن به وجود آمده باشد. به طور مثال از آنان پرسیده شد که ارتباطشان با دیگران همکاران، شاگردان و ... را شرح دهند. یا به مدلی دیگر از آن‌ها خواسته شد که یک روز خود را از زمانی که از خواب بیدار می‌شوند و شروع به کار می‌کنند را توصیف کنند. مثل از تجربه روزانه آن‌ها در تدریس.

مصاحبه سوم: انعکاس معنا

در بخش سوم مصاحبه از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شود تا معنای تجربه خود را بازتاب دهند. سؤال پیرامون معنا، به‌عنوان رضایت یا پاداش نیست، هرچند این قبیل مسائل ممکن است نقشی را در تفکر شرکت‌کنندگان ایفا کند. در عوض به ارتباطات فکری و عاطفی بین کار و زندگی شرکت‌کنندگان پرداخته شده است. با توجه به مثال قبل پرسیده می‌شود که شما درباره قبل از مربی شدن صحبت کردید، شما مربیگری را در زندگی خود چگونه درمی‌یابید؟ این موضوع باعث می‌شود چه احساسی به شما دست بدهد؟ این سؤال ممکن است نوعی جهت‌گیری برای آینده پیدا کند، برای مثال: با توجه به چیزی که در مصاحبه گفتید، به نظر خودتان در آینده به کجا خواهید رسید؟

ایجاد حس یا ایجاد معنا، به این نیاز داشت که شرکت‌کنندگان، به نحوه تعامل در زندگی‌شان برای رساندن آنها به موقعیت کنونی‌شان، نظری بیفکنند. همچنین نیازمند آن بود تا آنها به تجربه کنونی‌شان به‌صورت جزئی و در درون زمینه‌ای که اتفاق رخ می‌دهد، بنگرند. ترکیب اکتشاف گذشته برای روشن ساختن وقایعی که منجر به این شده است که شرکت‌کنندگان در جایی که اکنون هستند باشند و توصیف جزئیات واقعی تجربه کنونی آنها، شرایط بازتاب اموری که اکنون در زندگی‌شان انجام می‌دهند را به وجود می‌آورد. بخش سوم مصاحبه، تنها در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که پایه آن در دو بخش نخست مصاحبه به‌درستی بنا نهاده شده باشد. اگرچه در بخش

سوم مصاحبه است که مصاحبه‌کننده بر درک شرکت‌کنندگان از تجربه خود متمرکز می‌شود، اما در هر سه بخش از مصاحبه شرکت‌کنندگان در حال ساختن معنا هستند. فرایند واقعی قراردادن تجربه در داخل زبان، فرایندی معنا ساز است. هنگامی که از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شد که داستان‌هایی را در مورد تجربه‌شان بگویند، آنان برخی جنبه‌های آن را با یک آغاز، یک میانه و یک پایان چهارچوب بندی می‌کردند و به‌موجب این کار، آن را معنا دار می‌کردند و فرقی نمی‌کرد که در بخش اول یا دوم یا سوم مصاحبه باشد. اما در بخش سوم مصاحبه، روی آن سؤال در زمینه دو مصاحبه قبلی تمرکز شد و باعث شد که آن معنا، کانون توجه را ایجاد کند.

پایبندی به ساختار سه‌گانه مصاحبه مهم است. در هر مصاحبه، منطقی وجود دارد و از دست‌دادن کنترل آنها، مساوی با از دست‌دادن قدرت آن منطق و بهره‌مندی از آن است؛ بنابراین، در فرایند انجام سه‌گانه مصاحبه، مصاحبه‌کننده باید تعادل را حفظ کند. به عبارتی بین فراهم کردن فضا به‌اندازه کافی برای شرکت‌کننده‌ها که داستان خود را بگویند و تمرکز کافی برای نگاه‌داشتن ساختار مصاحبه. همچنین بهترین نتیجه مصاحبه زمانی است که پژوهشگر بین مصاحبه‌ها از ۳ روز تا یک هفته فاصله قرار دهد.

تفاوت‌های روش توصیفی و تفسیری:

روش تفسیری (هایدگر)	روش توصیفی (هوسرل)
<p>۱- تأکید بر فهم پدیده در بستر است.</p> <p>۲- مشاهده یک شخص به‌عنوان تفسیری از خود</p> <p>۳- فرض اصلی این است که بستر فرهنگی، زبان و ... آن چیزی است که انسان به اشتراک می‌گذارد.</p>	<p>۱- تأکید بر توصیف ذات جهانی است.</p> <p>۲- مشاهده یک شخص به‌عنوان نماینده‌ای از جهان که در آن زندگی می‌کند.</p> <p>۳- فرض اصلی این است که آگاهی همان چیزی است که انسان به اشتراک می‌گذارد.</p>
<p>۴- به‌عنوان موجودی پیش‌بازتاب، محقق به‌صورت فعالانه به خلق تفسیر پدیده کمک می‌کند.</p> <p>۵- نیاز است که معیارهای بسترمند برای قابلیت اطمینان تفسیرهای مشترک تعریف شود.</p> <p>۶- فهم و همکاری مشترک محقق و شرکت‌کننده آن چیزی است که به تحقیق معنا می‌بخشد.</p> <p>۷- غیرتاریخی</p>	<p>۴- در نظر گرفتن خوداندیشی و آگاهی و دانش قبلی به محقق کمک می‌کند به‌طور آزاد به توصیف پدیده بپردازد.</p> <p>۵- پابندی به دقت علمی تثبیت شده به توصیف جهانی ذات و یا ساختار جهان‌شمول کمک می‌کند.</p> <p>۶- در پرانتزگذاری (براکتینگ) کمک می‌کند که توصیف‌ها به‌دوراز سوگیری باشد.</p> <p>۷- تاریخی</p>

تحلیل داده‌ها در پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری

روش توصیفی

مراحل اجرا در پدیدارشناسی توصیفی به شرح زیر می‌باشد (Colaizzi, 1978):

۱- در پرانتزگذاری

۲- تحلیل

۳- شهود

۴- توصیف

اگرچه این مراحل به‌عنوان اجزای متمایز تحلیل به‌حساب می‌آیند، اما در هر لحظه از تحقیق

گام های اجرا	توضیحات
آشنایی	محقق خودش را با داده‌ها آشنا می‌کند، با به‌دفعات خواندن تمام موارد شرکت‌کننده‌ها
شناسایی اظهارات مهم	محقق تمام اظهارات موجود در گزارش‌ها را که مربوط به پدیده مورد بررسی هستند، شناسایی می‌کند
تدوین معانی	محقق معانی مربوط به پدیده را که از بررسی‌های دقیق از اظهارات مهم است شناسایی می‌کند. محقق باید به‌طور انعکاسی پیش‌فرض‌های خود را پرانتزگذاری کند (اپوخه) تا از طریق تجربه به پدیده نزدیک بماند. (البته کولایزی به این نتیجه رسید که اپوخه کامل هیچ‌وقت ممکن نخواهد بود.)
دسته‌بندی تم‌ها	محقق معانی شناسایی شده را که در همه گزارش‌ها مشترک است در تم‌هایی قرار می‌دهد. مجدداً در پرانتزگذاری فرضیات پیشین امری حیاتی است. به‌خصوص برای جلوگیری از هرگونه تأثیر احتمالی نظریه موجود
ایجاد یک توصیف جامع	محقق شرح کامل و جامعی از پدیده می‌نویسد. شامل تمامی تم‌هایی که در مرحله چهارم به‌دست آمده.
ایجاد ساختار اصلی	محقق شرح جامع را به‌صورت مختصر توصیف می‌کند، گزاره‌هایی غنی که دقیقاً همان جنبه‌هایی که برای ساختار پدیده ضروری به نظر می‌رسد.
به دنبال تأیید ساختار اصلی	محقق بیانیه ساختار اصلی را به همه شرکت‌کنندگان بازمی‌گرداند تا بپرسد که آیا این تجربه آنها را نشان می‌دهد؟ ممکن است محقق بازگردد و با توجه به این بازخورد، مراحل قبلی را در تجزیه و تحلیل اصلاح کند.

ترکیبی از در پرانتزگذاری، تحلیل داده‌ها، شهود و تفسیری برای درک واقعی پدیده تحت مطالعه نیاز است (Swanson-Kauffman, 1986).

مرحله اول: در پرانتزگذاری

اپوخه عبارت است از حذف تمامی پیش‌فرض‌ها حول یک پدیده؛ از قبیل فرهنگ، سنت، علم، تعاریف و مکاتب فلسفی و خلاصه، هرآنچه که فرصت مشاهده محض امور را از ما می‌گیرد. انسان امور را از خلال تجربه خود درمی‌یابد و براین اساس می‌تواند حقیقت امور را بر اساس فیلترهای ذهنی خویش تغییر دهد. کریستوفر پانزا در کتاب *اگزستانسیالیسم* نوشته است: شما جهان را با چشم‌های فیزیکی خود نمی‌بینید؛ بلکه آن را از خلال تجربه‌های خویش درمی‌یابید (Panza & Gale, 2008).

مرحله دوم: تحلیل داده‌ها

دومین مرحله از اجرای پدیدارشناسی توصیفی، مرحله تحلیل داده‌ها می‌باشد. یکی از روش‌هایی که در تحلیل داده‌های روش توصیفی استفاده می‌شود روش کولایزی می‌باشد. این روش در هفت مرحله اجرا می‌شود (Colaizzi, 1978).

گام‌های روش کولایزی:

مرحله سوم: شهود

هوسرل را می‌توان فیلسوفی دانست که در فلسفه پدیدارشناسانه خویش تأکید خاصی بر شهود و نقش آن در دستگاه معرفتی انسان دارد. از نظر وی شهود حالتی از آگاهی و معرفت است که محتوای درونی این آگاهی به طور مستقیم و بی‌واسطه ادراک می‌شود. شعار معروف او اپوخه و حذف پیش‌فرض‌ها یعنی به امور اجازه داده شود که از جانب خویش روشن و ظاهر شوند، نه از خلال ذهنیت و فاعلیت سوژه. هرچند این امر بر اساس تفکرات مادی و تجربی صورت می‌گیرد اما باین حال در صورت اجرای این روند شاید بتوان گفت که نسبتاً به حقیقت می‌تواند نزدیک باشد. هیچ فیلسوفی در غرب همانند هوسرل خودآگاهی را کشف نکرد. وی اغلب بر این نکته تأکید داشت که روش پدیدارشناسی، مبتنی بر شهود مستقیم است (Hanna, 1993).

در راستای مفروضات هوسرل درباره اهمیت ذهن ماورایی (پذیرا بودن در برابر واقعیت تجربه دیگری) شهود در نهایت منجر به یک حس ذاتی می‌شود. باشد، شهود محقق، از طریق گوش دادن و توجه بیشتر و بیشتر داده‌ها تغذیه می‌شود. ممکن است مانند «زندگی در پوست شرکت‌کنندگان» باشد. (Woj nar & Swanson, 2007).

فرایند شهود منجر می‌شود که انگار محقق خودش شخصاً تجربه شرکت‌کنندگان را تجربه کرده باشد. شهودی که با پرانتزگذاری به تعادل رسیده، از پیش‌گویی محقق در مورد مفاهیم در حال ظهور جلوگیری می‌کند (Starter, 1998).

این یک رقص بین شهود و پرانتزگذاری است که یک وظیفه شناختی همه‌کاره برای پدیدارشناسی توصیفی است.

مرحله چهارم: توصیف

نقطه پایانی پدیدارشناسی توصیفی ارائه یک مدل نظری است که نمایایی از ساختارهای اساسی پدیده تحت مطالعه است می‌باشد (Colaizzi, 1978).

در راستای سنت هوسرل، اگر ساختار واقعی پدیده مشخص شده باشد، هر شخصی که پدیده را تجربه کرده باشد قادر خواهد بود تا تجربه شخصی خود را از توصیف پیشنهادی ارائه دهد.

روش هایدگر (تفسیری)

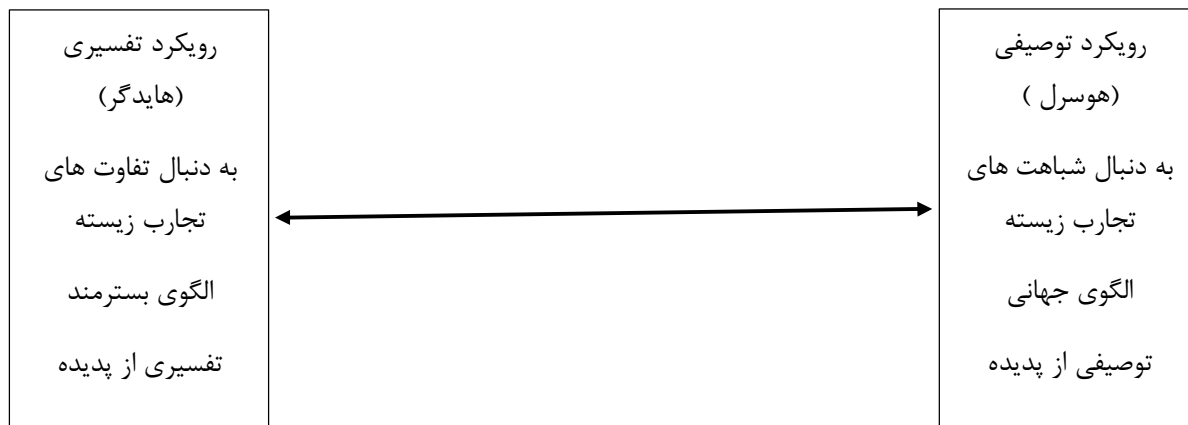
بر اساس فرایند گام‌به‌گام (Diekmann, 1993) تحلیل پدیدارشناسی هرمنوتیکی به شرح زیر می‌باشد:

- ۱- خواندن مصاحبه‌ها برای به دست آوردن یک درک کلی
- ۲- نوشتن خلاصه تفسیری و کدگذاری برای موضوعات در حال ظهور
- ۳- تجزیه و تحلیل نوشته‌های انتخاب شده به عنوان گروهی برای مشخص کردن تم‌ها.
- ۴- بازگشت به متن‌ها و شرکت‌کنندگان برای روشن کردن اختلاف‌نظرها در تفسیر و نوشتن مجدد تحلیلی برای متن‌ها.
- ۵- مقایسه برای شناسایی تضاد در متون و توصیف شیوه‌ها و معانی مشترک
- ۶- شناسایی الگوهایی که تم‌ها را به هم پیوند می‌دهد.
- ۷- استخراج پاسخ و پیشنهادات در پیش‌نویس نهایی از تیم شرکت‌کننده و از کسانی که با محتوا و روش‌هایی مطالعه آشنا هستند (Diekmann, 1993).

نتیجه‌گیری

انتخاب روش (توصیفی یا تفسیری)

کافمن و همکاران (swanson-kauffman and schonwald 1988) پیشنهاد داده‌اند که پدیدارشناسی توصیفی برای تحقیق‌هایی مفید است که هدف آن کشف جهانی یک پدیده است که پیش‌تر به صورت ناقص یا هرگز مفهوم‌سازی نشده است. (benner 1994) و (draucker1999) پیشنهاد داده‌اند که پدیدارشناسی تفسیری به عنوان چارچوبی برای ویژگی‌های بستر مند از یک تجربه زیسته حاصل از ترکیبی معانی و همچنین تفاهات بیان شده توسط محقق و شرکت‌کنندگان مفید است. با توجه به اختلاف‌نظرهای قابل توجه، محققین باید مفروضات فلسفی و روش‌شناختی هر دو روش را در نظر بگیرند. به عبارتی محققین نیاز به بررسی درباره مفروضات هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه خود قبل از انتخاب رویکرد مناسب، دارند. شاید بتوان این چنین گفت که محققینی که به دنبال شباهت‌ها در تجارب زیسته بشر، الگوهای جهانی و همچنین توصیفی از یک پدیده هستند، بیشتر مناسب یک ذهنیت و رویکرد توصیفی می‌باشد.



از طرفی دیگر محققینی که از تفاوت‌های ظریف لذت می‌برند، تفاوت‌ها را درک می‌کنند و به دنبال تجارب زیسته بستر مند و منحصر به فرد و هم چنین تفسیری از پدیده می‌باشند، رویکرد تفسیری رویکرد مناسبی برای این دسته از محققین می‌باشد.

منابع:

- 1) Colaizzi, P. F. (1978). Psychological research as the phenomenologist views it.
- 2) Diekelmann, N. L. (1993). Behavioral pedagogy: A Heideggerian hermeneutical analysis of the lived experiences of students and teachers in baccalaureate nursing education. In :SLACK Incorporated Thorofare, NJ.
- 3) Finlay, L. (2009). Debating phenomenological research methods. *Phenomenology & Practice*, vol. 3, núm. 1. In.
- 4) Geanellos, R. (2000). Exploring Ricoeur's hermeneutic theory of interpretation as a method of analysing research texts. *Nursing inquiry*, 7(2), 112-119 .
- 5) Hanna, F. J. (1993). Rigorous intuition: Consciousness, being, and the phenomenological method. *The Journal of Transpersonal Psychology*, 25(2), 181 .
- 6) Heidegger, M. (1996). *Being and time: A translation of Sein und Zeit*. SUNY press .
- 7) Husserl, E. (1970). Logical Investigations I & II, trans. *JN Findlay*. New York .
- 8) Husserl, E. (2012). *Analyses concerning passive and active synthesis: Lectures on transcendental logic* (Vol. 9). Springer Science & Business Media .
- 9) Joll ,N. (2008). Charles Guignon, ed.: The Cambridge Companion to Heidegger. *Philosophy in Review*, 28(2), 114-118 .
- 10) Koch, T. (1995). Interpretive approaches in nursing research: The influence of Husserl and Heidegger. *Journal of advanced nursing*, 21(5), 827-83 .
- 11) Orbanic, S. D. (1999). The Heideggerian view of person: A perspective conducive to the therapeutic encounter. *Archives of psychiatric nursing*, 13(3), 137-144 .
- 12) Palmer, R. E. (1982). Hermeneutics. In *La philosophie contemporaine/Contemporary philosophy* (pp. 453-505). Springer .
- 13) Panza, C., & Gale, G. (2008). *Existentialism for dummies*. John Wiley & Sons .
- 14) Plager, K. (1994). Hermeneutic phenomenology. *Interpretive phenomenology: Embodiment, caring, and ethics in health and illness*, 65-83 .
- 15) Sarter, B. (1998). *Paths to knowledge: Innovative research methods for nursing* (Vol. 15). National League for Nursing Press .
- 16) Seidman, I. (2006). *Interviewing as qualitative research: A guide for researchers in education and the social sciences*. Teachers college press .
- 17) Swanson-Kauffman, K. (1986). Caring in the instance of unexpected early pregnancy loss. *Topics in clinical nursing*, 8(2), 37-46 .
- 18) Wachterhauser, B. R., & Wachterhauser, B. (1994). *Hermeneutics and truth*. Northwestern University Press .
- 19) Wojnar, D. M & Swanson, K. M. (2007). Phenomenology: an exploration. *Journal of holistic nursing*, 25(3), 172-180 .

154، رویکردهای استراتژی پدیدارشناسی مبتنی بر دیدگاه‌های هوسرل و هایدگر (توصیفی و تفسیری)

۲۰) اعرابی، بودلایی، & حسن. (۲۰۱۱). استراتژی تحقیق پدیدارشناسی. حوزه و دانشگاه روش شناسی علوم انسانی، ۱۷(۶۸)، ۳۱-۵۸.

۲۱) فیاضی. (۲۰۱۹). پدیدارشناسی؛ تنها روش هرمنوتیک فلسفی و نقد آن. قیسات، ۲۴(۹۳)، ۳۷-۶۵.

۲۲) محمدپور، احمد، روش تحقیق کیفی انتشارات لوگوس، سال ۱۳۹۷

۲۳) پیرحیاتی، ابوذر، پدیدارشناسی در مدیریت استراتژیک، دومین کنفرانس بین المللی در مدیریت، حسابداری، اقتصاد ۱۳۹۵

۲۴) دارتیگ، آندره؛ پدیدارشناسی چیست؛ ترجمه محمود نوالی؛ چ ۶، قم: انتشارات سمت ۱۳۹۱

۲۵) جمادی، سیاوش: زمینه و زمانه پدیدارشناسی: جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر: نشر ققنوس ۱۳۸۵

۲۶) بودلایی، حسن، روش تحقیق پدیدارشناسی، نشر اندیشه احسان، ۱۳۹۸